

یکشنبه ۲۵ آبان ۱۴۰۴
 وطن امروز | شماره ۴۶۴۴

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

ما را سیراب بارانی کن
 که به فریادمان رسد

شایسته است مسلمانان، هنگام خشکسالی و کمی باران دست به دعا بردارند و این دعای امام سجاد سلام‌الله علیه را بخوانند:
[ترجمه دعا]: خدایا! ما را به باران سیراب کن و رحمت خویش را بر ما بگستر. در همه جای زمین برای گیاهان زیبا و خوش‌منظر آبروی بارنده روانه کن و به رسیدن میوه‌ها بر بندگان خود منت گذار و زمین‌های مرده را به شکفتن شکوفه‌ها زنده گردان و فرشتگان گرامی و نویسندگان را حاضر آور یا بارانی سودمند، پیاپی و بسسیار، در همه جا، درشت، شتابان و زود، تا هر چه مرده است بدان زنده کنی و هر چه درگذشته بازگردانی و آنچه روییدنی است بیرون آری و روزی‌ها را فراخ گردانی. از توده آبری متراکم، گوارا و خوش که چون چتری سایبان شود و غرش رعد از آن به گوش آید، نه‌چندان که به ویرانی انجماد یا برق به قریب خندد و ابر نگرید.

خدایا! ما را سیراب کن به بارانی که به فریاد ما رسد، گیاهان را برویاند، پهن و فراخ و بسیار که گیاه نورسته را به آن خرم و نهال پژمرده و شکسته را بدان برومند سازی.

خدایا! ما را سیراب گردان، بارانی فرست که آب از تپه‌ها سرازیر شود و چاه‌ها را بدان پرآب کنی و جوی‌ها را بشکافی و درختان را برویانی و نرخ‌ها را در همه شهرها رزان کنی و چارپایان و دیگر خلق را نیکوحال گردانی و روزی‌های پاکیزه بر ما فراخ‌سازی و کشت ما را برویانی و پستان‌ها را پرشیر کنی و بر نیروی ما بیفزایی.

خدایا! مبادا که از سایه ابر بر ما باد گرم وزد و سردی آن بر ما شوم باشد و ریزش آن بر ما مهلکه و عذاب شود و آب آن به کام ما تلخ گردد.

خدایا بر محمد و آل او درود فرست و ما را از برکات آسمان‌ها و زمین برخوردار کن که تو بر هر چیز توانایی.

مفاتیح‌الحیات
عبدالله‌جوادی‌آملی
به نقل از دعای ۱۹ صحیفه کامله سجادهی صفحات ۷۲۱ و ۷۲۲

از حق قهر نکند!

از اینکه گاهی حق باشدو حق شما را بجایانورد، از حق قهر نکند.حق، قهر کردنی نیست. در سوره والعصر چنین می‌خوانیم: «وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَاُوا بِالصَّبْرِ» او همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

چنان نیست که انسان، هر وقت و در هر موقع که حق باشد، همان موقع او را بجایانورد. اما چون حق است و تکیه به حق و خدا دارد، قطعاً در تاریخ کار خودش را انجام خواهد داد، اگرچه نسل‌ها پیش، شما از دنیا رفته باشید.

محمدتقی‌جعفری
امام حسین: شهیدفرهنگ پیشروانسانیت
مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری
صفحه ۴۹۷

ایرانی‌ها و اصفهانی‌ها از نگاه ژان شاردن

مردها و زن‌ها در شهر اصفهان همه بلندقامت و نازک‌اندام هستند و من در اصفهان مرد زشت ندیدم، مگر روستاییان که از اطراف به شهر می‌آمدند. انسان وقتی از معابر و بازارهای اصفهان عبور می‌کند، آنقدر مردان زیبا می‌بیند که نمی‌داند کدام‌یک از آنها را از نظر بگذراند. من زن‌ها را چون حجاب داشتند نمی‌دیدم ولی در کشوری که مردها آنقدر زیبا باشند معلوم است زیبایی زن‌ها به چه پایه می‌رسد. تمام جوان‌های گروتمند ولایات ایران که خواهان زن بسیار زیبا باشند، برای زن گرفتن به اصفهان مسافرت و از دختران اصفهانی خواستگاری می‌کنند.

ایرانی‌ها (و البته سکنه شهرنشین آنها) همان‌گونه که از حیث زیبایی و خوش‌اندامی درخور تحسین هستند، از حیث اخلاق و معاشرت هم در دنیا بی‌نظیرند. من هیچ ملت را مؤدب‌تر و ملایم‌تر از ملت ایران ندیده‌ام و ادب و نزاکت در ایرانی‌ها فطری است و اگر سال‌ها با یک ایرانی دوستی یا معامله بکنید، محال است از زبان او چیزی بشنوید که شما را برنجاند و محال است که او حاضر باشد یک خبر بد به شما بدهد و اگر مجبور شود درباره مرگ یک نفر صحبت کند، می‌گوید «عمرش را به شما داد» یا «عمرش را به شما بخشید». یعنی او نمی‌خواست بمیرد تا باعث تأثر شما بشود، بلکه چون شما را دوست می‌داشت برای ابراز دوستی عمرش را به شما واگذار کرد و رفت.

من هیچ ملت را ندیدم که مثل ایرانی‌ها نسبت به اقوامی که از لحاظ نژاد و دین بیگانه‌اند، سهل‌انگار باشند. در این هنگام که در کشورهای اروپایی اختلافات بزرگ مذهبی وجود دارد، در ایران هیچ‌کس به یهودی‌ها، عیسوی‌ها، گبرها و مسافران اروپایی که گاهی به ایران می‌آیند کاری ندارد، مگر اینکه بعضی از افراد آنها را تحریک کنند.

ژان شاردن
سفرنامه شاردن |قسمت شهر اصفهان|
حسین عربضی
انتشارات نگاه

حضرت امام رضا(ع):

صدقه بده هر چند کم باشد، زیرا هر کار کوچکی که صادقانه برای خدا انجام بزرگ است.

گفت‌وگو با زهرا حسینی، نویسنده کتاب «تب ناتمام» که تقریظ رهبر انقلاب بر این کتاب بزودی منتشر می‌شود

امتداد ابدی صبر

در نخستین روزهای دهه ۶۰، یکی از نوجوان‌های قم به اسم حسین دخانچی، زمانی که ۱۴ ساله بود و در حالی که هنوز اعزام رسمی برای هم‌سن و سال‌هایش وجود نداشت، با دستکاری شناسنامه‌اش راهی جبهه شد و در حصر آبادان همراه رزمندگان جنگ‌های نامنظم از جمله شهید چمران و شهید سپهبدی هاشمی جنگید. رفت و آمد حسین به جبهه از آن به بعد هم ادامه یافت و وقتی ۱۷ ساله بود، پس از عملیات بدر، زمانی که در خاکریز همان عملیات بود، دچار ضایعه نخاعی در ناحیه گردن شد و ۱۷ سال دوم عمر خود را روی تخت گذراند. با این حال، لیخند

■ ایده نگارش کتاب «تب ناتمام» چگونه شکل گرفت و چه چیزی شما را به روایت زندگی شهلا منزوی، یک مادر و قهرمان خاموش ترغیب کرد؟

جرقه نوشتن این کتاب ۲۵ سال پیش زده شد. سال ۷۹ زمانی که برای نخستین بار شهید را – که آن موقع در زمره جانبازان قطع نخاع از گردن بودند – از تلویزیون دیدم، بیش از هر چیز محو آرامشی شدم که در چهره ایشان موج می‌زد. آرامش ایشان تصنعی نبود؛ اینطور نبود که لیخند روی صورت‌شان به ملاحظه دوربین و فیلمبرداری باشد، بلکه آرامش از عمق وجودشان برمی‌آمد. اینکه انسانی با آن شرایط تا این حد آرام باشد و با وجود تمام سختی‌ها از عمق وجود لیخند بزند، به قدری برایم تعجب‌برانگیز بود که چهره پرآرامش‌شان تا مدت‌ها در ذهنم باقی مانده بود.

با سؤالاتی که ذهنم را مشغول کرده بود، بعد از شهادت‌شان خیلی منتظر بودم تا نویسنده‌ای زندگی ایشان را که مطمئن بودم بسیار متفاوت و جذاب است از زبان مادر یا همسرشان به تصویر بکشد. در ۱۷ سال چشم انتظار‌ام این اتفاق نیفتاد. لذا پس از ۱۷ سال انتظار بی‌ثمر تصمیم گرفتم خودم با پیش بگذارم و زندگی شهید را در قالب روایتی از مادر بنویسم. مصاحبه‌ها یک سال به طول انجامید. بعد از ۸۰ ساعت که پای صحبت‌های مادر شهید نشستم، قلم دست گرفتم و مشغول نوشتن شدم. نگارش کتاب ۲ سال زمان برد. علتش هم این بود که می‌خواستم کتابی شایسته و درخور مردم عزیز کشورم و جامعه فرهنگی ارائه کنم که امیدوارم مورد پسند واقع شود.

در پاسخ به این سوال‌تان که فرمودید چه چیزی مرا به روایت زندگی یک مادر و قهرمان خاموش ترغیب کرد، باید عرض کنم یکی از اهدافم الگوسازی بود. نسل جوان امروز خصوصا قشر بانوان، اغلب با قهرمانان جنگ به عنوان چهره‌هایی دور از دسترس و اسطوره‌ای، ارتباط برقرار نمی‌کنند. اما روایت یک «مادر»، یک «همسر» و یک «زن» که با چالش‌های ملموس زندگی دست و پنجه نرم کرده، می‌تواند بسیار تأثیرگذار و الهام‌بخش باشد.

■ در کتاب، نقش زن به عنوان مادر، پرستار و حامی خانواده بسیار پررنگ است؛ به نظر شما این روایت چگونه می‌تواند الگویی برای زنان امروز در جامعه ایرانی باشد؟ از اینکه کتاب «تب ناتمام» را با این دقت مطالعه کرده‌اید و به نقش محوری مادر در آن توجه دارید، صمیمانه سپاسگزارم. در پاسخ به این پرسش که این روایت چگونه می‌تواند الگویی برای زنان امروز در جامعه ایرانی باشد، باید بر چند محور کلیدی تأکید کنم. قهرمانی خانم منزوی در صحنه‌های بزرگ و حماسی نیست، بلکه در همان ساعات طولانی نگهداری، در همان شب‌بیداری‌ها و در همان تکرار روزمره و وظایف سخت پرستاری از یک جانباز قطع نخاع از گردن تجلی پیدا می‌کند. این، الگویی است برای همه ما، بویژه

ایرانی‌ها (و البته سکنه شهرنشین آنها) همان‌گونه که از حیث زیبایی و خوش‌اندامی درخور تحسین هستند، از حیث اخلاق و معاشرت هم در دنیا بی‌نظیرند. من هیچ ملت را مؤدب‌تر و ملایم‌تر از ملت ایران ندیده‌ام و ادب و نزاکت در ایرانی‌ها فطری است و اگر سال‌ها با یک ایرانی دوستی یا معامله بکنید، محال است از زبان او چیزی بشنوید که شما را برنجاند و محال است که او حاضر باشد یک خبر بد به شما بدهد و اگر مجبور شود درباره مرگ یک نفر صحبت کند، می‌گوید «عمرش را به شما داد» یا «عمرش را به شما بخشید». یعنی او نمی‌خواست بمیرد تا باعث تأثر شما بشود، بلکه چون شما را دوست می‌داشت برای ابراز دوستی عمرش را به شما واگذار کرد و رفت.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر‌عامل: زهرا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۲۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲
نمابر: ۶۶۴۱۳۱۳۷
info@vatanemrooz.ir
پست الکترونیک:
چاپ: موسسه جام‌چم پرتز برنا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

رضایت از چهره‌اش هرگز محو نشد و ذره‌ای از مسیر انقلابی‌گری و ولایت‌مداری‌اش عقب ننشست. نخستین سؤالی که درباره چنین مردی می‌شد پرسید، این بود که چه مادری او را پرورش داده است؟ از شهادت دخانچی هم ۱۷ سال گذشت تا اینکه بالاخره کسی پیدا شد و در جست‌وجوی پاسخ این پرسش رفت. زهرا حسینی، نویسنده کتاب «تب ناتمام» که به روایت زندگی شهلا منزوی، مادر شهید حسین دخانچی می‌پردازد، در گفت‌وگو با «وطن امروز» از تجربه نگارش این کتاب و گفت‌وگو با آن زن قهرمان می‌گوید.
گفتنی است به‌زودی تقریظ رهبر معظم انقلاب بر این کتاب هم‌زمان با برگزاری رویداد ملی قهرمان منتشر خواهد شد.

زنان و نشان می‌دهد گاهی پایداری در مسیرهای طولانی و فاقد جلوه، بسیار دشوارتر و درخشان‌تر از ایستادن در یک نقطه اوج است. این داستان به وضوح نشان می‌دهد چگونه زن، محور استحکام خانواده است. وقتی توفان می‌آید، این مادر است که خیمه خانواده را با تاروپود وجودش حفظ می‌کند. این نقش، او را در مرکز ثقل تصمیم‌گیری‌ها، مدیریت بحران و تریبقی امید قرار می‌دهد. برای زن امروز ایرانی که در جامعه‌ای در حال گذار زندگی می‌کند و بارهای زیادی بر دوش دارد، این روایت ی‌ساده‌ور ظرفیت بی‌نهایت او و نیز اهمیت نقش‌اش به عنوان کانون ثبات خانواده است. در این کتاب اگرچه این مادر، قربانی شرایط جنگی است که به زندگی‌اش تحمیل شده اما روایت، هرگز او را در نقش یک «قربانی منفعل» تصویر نمی‌کند. او یک «همراز» در جبهه زندگی است. این نگاه، الگویی حیاتی برای زنان معاصر است: اینکه می‌توان در سخت‌ترین شرایط، فعال بود، اراده کرد و سرنوشت را به چالش کشید.
این‌ کتاب یک تصویر ملموس و قابل لمس از توانایی بی‌کران زن ایرانی ارائه می‌کند؛ زنی که در هیئت مادر، همسر و پرستار، تاریخ‌سازترین نقش‌ها را در خاموشی و بدون توقع ایفا می‌کند.

■ چگونه توانستید تعادل را بین روایت عاطفی زندگی شهلا منزوی و ارائه یک تصویر واقعی و غیراغراق آمیز از سختی‌های زندگی او حفظ کنید؟
کلید کار در «روایت جزئیات» بود. من از بیان احساسات کلی پرهیز کردم و به جای آن، تمرکز را بر جزئیات گذاشتم. به عنوان مثال، به جای اینکه بگویم حمام بردن حسین سخت بود، خیلی محسوس وارد جزئیات شدم و مو به مو مشکلاتی را که خانواده داشت و به حمام بردن حسین با آن مواجه بودند ذکر کردم. این روش، هم سختی را برای خواننده ملموس می‌کرد و هم همذات‌پنداری‌اش را بیشتر. من به عنوان نویسنده، برای خواننده تفسیر نمی‌کردم که این کار خیلی سخت بود یا حسین قهرمانانه مقاومت می‌کرد. فقط صحنه را می‌چیدم و اجازه می‌دادم کنش‌ها، بار عاطفی خود را داشته باشند و خواننده از آنها برداشت کند.

نکته دیگری که این تصویر را واقعی و غیرقابل اغراق می‌کرد این بود که من از خانم منزوی یک ایر قهرمان بی‌نقص نساختم. ایشان در عین استقامت مثال زنی‌شان، در عین شکوه و شکایت نکردن‌شان، گاهی اوقات کم کم می‌آوردند. گاهی از شدت کار خسته می‌شدند، گاهی در گوشه‌ای می‌نشستند و گریه می‌کردند. بعد از آن همه سال، باز هم از تب حسین بی‌تاب می‌شدند. بالاخره یک انسان بود و یک مادر و این طبیعی بود. نشان دادن این لحظات هرچند نادر ترک خوردن، نه‌تنها از شخصیت ایشان یک تصویر واقع‌گرا می‌ساخت، بلکه بار عاطفی داستان را افزایش می‌داد. چون به خواننده ثابت می‌کرد این مادر یک قدیس نیست، یک انسان است در میانه یک توفان که با تمام توان در مقابل آن ایستاده.

■ شما در کتاب به ماجرای بمباران قم و شهادت گروه سرود دانش آموزی اشاره کرده‌اید؛ چرا این واقعه را در روایت گنجاندید و چه تأثیری بر فضای فرهنگی کتاب دارد؟
این روایت به وضوح نشان می‌دهد در جنگ مدرن، «جبهه فرهنگ» و «جبهه نبرد» از هم جدا نیست. جمله به یک گروه سرود در یک بازار، دقیقاً حمله به هویت، هنر و نسل آینده‌ساز یک ملت است. این واقعه، فضای فرهنگی کتاب را به فضای تبدیل می‌کند که در آن، حفظ فرهنگ و انسانیت، خود نوعی جهاد است. مادری مانند خانم منزوی که دارد از فرزند جانبازش پرستاری می‌کند، در واقع دارد از همان فرهنگی دفاع می‌کند که آن گروه سرود، نماد آن بودند.

■ شما در کتاب به باجاری بمباران قم و شهادت گروه سرود دانش آموزی اشاره کرده‌اید؛ چرا این واقعه را در روایت گنجاندید و چه تأثیری بر فضای فرهنگی کتاب دارد؟
این روایت به وضوح نشان می‌دهد در جنگ مدرن، «جبهه فرهنگ» و «جبهه نبرد» از هم جدا نیست. جمله به یک گروه سرود در یک بازار، دقیقاً حمله به هویت، هنر و نسل آینده‌ساز یک ملت است. این واقعه، فضای فرهنگی کتاب را به فضای تبدیل می‌کند که در آن، حفظ فرهنگ و انسانیت، خود نوعی جهاد است. مادری مانند خانم منزوی که دارد از فرزند جانبازش پرستاری می‌کند، در واقع دارد از همان فرهنگی دفاع می‌کند که آن گروه سرود، نماد آن بودند.

■ شما در مقدمه کتاب اشاره کردید ۸۰ ساعت با شهلا منزوی گفت‌وگو کردید. این تجربه چه تأثیری بر دیدگاه شما نسبت به نقش مادران در فرهنگ ایثار و مقاومت گذاشت؟
مقاومت همیشه در آمار شهدا و جانبازان دیده می‌شود اما خانم منزوی به من نشان دادند مقاومت یک صورت نامرئی هم دارد. این گفت‌وگوها به من فهماند فرهنگ ایثار و مقاومت، نه بر شانه‌های سنگین سربازان، که بر پشت خمیده و بی‌ادعای مادرانی ساخته شده که هر روز، در سکوت خانه‌های‌شان، جبهه جدیدی را اداره می‌کنند. این تجربه به من آموخت که پشت هر عنوان پدر و مادر شهید یا جانباز، یک مرد یا یک زن با کم‌ری خمیده، آرزوهای بر باد رفته و قدرت تحمل غیرقابل تصور وجود دارد.

■ به عنوان نویسنده فکر می‌کنید تب ناتمام چه اثری بر مخاطبان امروزی می‌تواند داشته باشد و چگونه می‌تواند به گفت‌وگوی فرهنگی درباره ایثار و خانواده کمک کند؟
فکر می‌کنم این کتاب می‌تواند تأثیرات عمیقی بر

کشور نامروز

چاپ سوم

مخاطب امروز بگذارد و گفت‌وگویی تازه درباره ایثار و خانواده

را کلید بزند. برای نسل امروز که جنگ را به عنوان یک تجربه زیستی نمی‌شناسد، ایثار اغلب در قالب مجسمه‌ها، آمار و شعارهایی انتزاعی نمود پیدا می‌کند. کتاب تب ناتمام نشان می‌دهد ایثار، رویدادی نیست که با پایان جنگ تمام شده باشد، بلکه فرآیندی مداوم و نفس‌گیر است که در زندگی روزمره یک جانباز و خانواده‌اش جریان دارد. این کتاب بخوبی نشان می‌دهد ایثار فقط عمل رزمنده در میدان نبرد نیست. صبوری مادر، فداکاری همسر و همراهی خانواده، شکلی دیگر و ممتد از ایثار را تشکیل می‌دهند. این نگاه، دایره مفهوم ایثار را گسترده‌تر و همه‌شمول‌تر می‌کند.

علاوه بر این، کتاب تب ناتمام از یک خانواده قهرمان سخن می‌گوید. ما در این کتاب با یک خانواده متفاوت روبه‌رو هستیم؛ خانواده‌ای که در مواجهه با مشکلاتی می‌تواند آنها را به آخر خط برساند، به اوج می‌رسند. خواننده در این کتاب با خانواده‌ای روبه‌رو است که قطع نخاع شدن عزیزشان نه‌تنها نقطه پایان زندگی‌شان نیست، که آنها را خودساخته‌ای می‌کند و رشد می‌دهد. این کتاب داستان خانواده‌ای را روایت می‌کند که اعضای آن تسلیم نمی‌شوند و از سخت‌ترین اتفاق ممکن، یک پل‌گنان برای عروج می‌سازند. این کتاب، داستان یک خانواده مصیبت‌دیده نیست، بلکه داستان خانواده‌ای است که انجنان ایمان‌شان قوی و محکم شده، که در سخت‌ترین شرایط هم لب به ناشکری باز نمی‌کنند و انسان از صبر و همدلی‌شان در حیرت فرو می‌رود. این، الگویی قدرتمند و الهام‌بخش برای تمام خانواده‌هایی است که با بحران‌های سخت (بیماری، ازکارافتادگی و...) دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

■ در بخش «همه از دیدنش انرژی می‌گرفتند» می‌خوانیم «از یک زمانی به بعد، حسین دیگر فقط مال ما نبود، مال تمام آنهایی بود که وقتی طاقت‌شان طاق می‌شد، دوی درشان را پیش او پیدا می‌کردند. همان‌هایی که خسته و دل‌مرده می‌آمدند و پرروحیه و پرامید برمی‌گشتند». این توصیف از تأثیر معنوی حسین بر دیگران چه پیامی درباره نقش جانبازان در فرهنگ‌سازی و امیدبخشی دارد و شما چگونه این جنبه از شخصیت او را برجسته کردید؟

این قسمت به یکی از عمیق‌ترین و ناب‌ترین تحولات در مسیر زندگی یک جانباز و خانواده‌اش اشاره می‌کند: گذار از «قربانی» به «منبع انرژی». این نگاه، چند پیام کلیدی دارد. اولاً نشان می‌دهد یک جانباز قطع نخاع می‌تواند تولیدکننده امید باشد و روحیه و اراده را زندگی را به دیگران انتقال دهد و ثانیاً نشان‌دهنده جایابی نقش‌ها هم هست. این توصیف، نقش سنتی « دریافت‌کننده کمک» و «دهنده کمک» را به هم می‌زند. کسانی که با بدن‌های سالم و زندگی‌های عادی می‌آیند تا به او «کمک» یا «دل‌لاری» دهند اما خودشان «درمان» می‌شوند و با امید برمی‌گردند. این، والاترین نقش یک جانباز در فرهنگ‌سازی است: اینکه محدودیت‌های جسمی، نه‌تنها پایان زندگی نیست، بلکه می‌تواند آغاز یک زندگی معنوی عمیق‌تر و تأثیرگذارتر باشد.

■ در بخش «سخنرانی مدرسه به مدرسه» می‌خوانیم: «از اواخر سال ۱۷، از وقتی وضعیت فرهنگی کشور ناپسامان شد، از همان موقعی که دیدن بی‌حجابی و بدحجابی‌ها بغض شد و راه گل‌وش را گرفت... می‌گفت: «لااَن دیگه وقت سکوت نیست، وظیفه است، باید برم». این تصمیم حسین برای سخنرانی با وجود محدودیت‌های جسمانی چه تأثیری بر درک ما از مسؤولیت فرهنگی جانبازان دارد و شما چگونه این تعهد او را در کتاب به تصویر کشیدید؟
در این بخش از کتاب، حسین خود را یک سرباز در جبهه فرهنگی می‌بیند. ایشان از محدودیت جسمانی خود نه به عنوان یک بهانه، که به عنوان متن سخنرانی استفاده می‌کند. حضور فیزیکی ایشان، گویاترین استدلال برای دفاع از ارزش‌هایی است که برایش جنگیده. انگیزه ایشان برای صحبت کردن، واکنشی عاطفی است به دیدن ارزش‌هایی که برایش جنگیده بود و اکنون در حال فرسایش است.

در واقع ایشان جنگ فیزیکی را در اسفند ۱۳۶۳ به پایان برده بود اما وقتی دید ارزش‌هایی که برایش جنگیده در حال آسیب دیدن است، خود را بازننشسته ندانست. این تصویر، جانباز را نه به عنوان یک یادگار تاریخی در موزه، که به عنوان شاهد و ناظرِی زنده و دغدغه‌مند معرفی می‌کند که تا آخرین نفس، خود را مسؤول حفاظت از ارزش‌های انقلاب می‌کند. این، عمیق‌ترین درس را درباره مسؤولیت‌پذیری فرهنگی به خواننده ارائه می‌کند.